

مجله موسیقی

خرداد و تیر ماه ۱۳۴۸

شماره ۱۲۲ دوره سوم

ملاحظات دربارهٔ موسیقی

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
نوشتهٔ محمد مهدی فولادوند

عضو انجمن شعرای فرانسه

صوت خرق هوای مجاور است در نتیجه فشار خارجی . «ارتعاش» حاصل از پاره شدن هوا ممکن است شدت و ضعف داشته باشد. اگر «ثانیه» را واحد سنجش فرض کنیم هر اندازه شدت ارتعاش در ثانیه قوی تر باشد صوت دارای «طول موج» بیشتری است. تعداد ارتعاشات در ثانیه هر چه بیشتر صوت «زیر» تر و هر اندازه کمتر صوت «بم» تر است.

اما گوش آدمی طوری ساخته شده که تمام ارتعاشات را نمیتواند شنید .
اصوات زیر را تا حدود ۲۰۰۰۰ هزار بار در ثانیه و اصوات بم را تا ۱۶ بار در
ثانیه میتوان شنید.

اطفال ارتعاشات صوتی را تا ۱۶۰۰۰ بار در ثانیه و سالخوردگان تا
۱۲۰۰۰ بار در ثانیه میشوند.

پس ارتعاشات «مادون» ۱۶ بار در ثانیه را «مادون صوت» و ارتعاشات بالاتر
از شانزده هزار در ثانیه را «مافوق صوت» میتوان نام نهاد .

گوش انسان قادر نیست صدای نیرومند صوت معروف به «گالتون» را که
باهوای فشرده کارو ۵۰۰۰۰ بار در ثانیه ارتعاش ایجاد میکند بشنود زیرا عدد
ارتعاش آن از «حد نصاب» درمیگذرد و حال آنکه سگ صدای «سوت»^۱ مزبور
را میشنود. گوش سگ ارتعاشات را تا ۸۰۰۰۰ بار در ثانیه و موش صحرائی
تا ۴۰۰۰۰ ارتعاش در ثانیه میشنود ...

باتمهید این مقدمات فنی میتوان نتیجه گرفت که عقلا با بستن بعضی ارتعاشات
بگوش خوش آیند و بعضی قوی یا گوش خراش یا بسیار خفیف باشند.

صداهائی که خفاش برای هدایت خود در تاریکی پخش میکند همه فوق
صوتی است و ما نمی‌شنویم زیرا تعداد آنها در هر هزارم ثانیه ۵۰۰۰۰ هزار
بارست .

این پیام‌ها را «رادار» حیوان صغیر الجثه هر بار تکرار میکند و چون
صوت صادره بمانعی برخورد ، خفاش باز میگردد و بدینوسیله خود را رهبری
میکند.

فرق میان رادار هواپیما یا کشتی‌های گشتی با رادار خفاش این است که
آنها با امواج الکتریکی مغناطیسی کار میکنند ولی خفاش از خود صدای فوق
صوتی خارج می‌سازد.

همینطور چشم انسان ارتعاشات میان «مادون قرمز» و «مافوق بنفش»
را فقط میتواند ضبط کند

لامپ‌های «کوارتر» - که اشعه «مافوق بنفش» از خود بیرون میدهد برای
انسان دیدنی نیست ولی در تخریب میکربها از آن استفاده طبی می‌شود.

زنبورهای عسل اشعه‌های مافوق بنفش را درک می‌کنند.
«شامه» نیز در بعضی اقسام پروانگان بقدری قوی است که تا هفت کیلومتر
جنس نر را بسوی ماده میکشاند (رجوع شود بتحقیقات حشره شناس معروف
«فابر»)

بعقیده بعضی از دانشمندان، زنبورهای عسل نوعی تشعشع الکتریکی از
خود ساطع می‌کنند که با وجود طی مسافت زیاد برای گل چیدن راه کندوی عسل
را در موقع بازگشت با سهولت و بدون سرگردانی پیدا می‌کنند.
باین اعتبار ماجهان یکسر «تشعشع» و «تموج» است و «اشیاء» و «اشکال»،
اگر چه در ظاهر ثابت مینمایند جز دگرگونی و حرکت چیزی نیستند. پس
فریفته این «سکون کاذب» نباید شد.

اما برگردیم باصل مطلب: ملاحظات فنی فوق یکبار دیگر ما را بیاد
سخن «شکسپیر» میاندازد آنجا که میگوید: «آیا شکفت آور نیست که لوله‌ای از
چوب و مقداری سیم خاطر ما را چنین از قید ماده برهاند و بنشاط در آورد!»
موسیقی مردم را از عالم واقع دور و برای آنها نوعی حیاط عاطفی میسازد.
«توالی» یا «تقارن» اصوات خوش آهنگ ممکن است انسان را تا حال بیخودی
یا مراقبه و خلسه بکشاند. پس موسیقی «خلاق حالات» است. استماع موسیقی
ممکن است انسان را با اقدامات شکفت انگیز برانگیزد (داستان چنگ نواختن
رودکی و حرکت فوری امیرنصر بسوی بخارا هنوز از خاطره ما محو نشده
است.)

در بادیه عرب سرود شتربان خوش آواز را بطرب و نشاط بر میانگیزد و
احیاناً ادامه آن مایه هلاک حیوان می‌شود^۱. صرف نظر از شتر، مار و بعضی از طیور
در برابر موسیقی از خود حساسیت غریبی نشان می‌دهند. موسیقی بعضی کشورها
مرموز و عمیق و سست کننده و غریب مینماید (هندی) یا ایجاد کرختی و بیخودی
می‌کند (ایرانی)^۲ یا بمبارزه و مقابله با مرگ دعوت می‌کند (موسیقی اسپانیائی)

۱- خشک سیمی خشک چوبی خشک پوست

از کجا می‌آید این آواز دوست

۲- اشتر بشعر عرب در حالت است و طرب

گردوق نیست ترا کژطبع جانوری

«سعدی»

۳- اینکه موسیقی ایرانی «خواب آلود» است یا «غم آلود» یا «هوش زدا» یا

«عبرت انگیز» در خور دقت بیشتری است.....

یا حرکت « کجاوه سوار زن » بر شتر و ناز خرام احتمالی او را نشان می دهد
(موسیقی عرب) .

بعضی آلات موسیقی مانند طبل و کوس و شیپور برای تشویق بجنگ
مناسب اند و پاره ای از آنها چون انواع فلوت «انده دیار»^۱ یا کر بت غربت
را دامن میزنند.

شنیدن موسیقی گاهی چنان شورانگیزست که روح را بجهانی متعالی و
شکرف میکشاند. مثلاً ارغنون ساز «آلبینونی» یا آهنگ فلوت صوفیانه در آرامگاه
مولانا در «قونیه» یا سنفونی نهم «بتهوون» گوئی ما را بامنبع عشق و نشاط و بلکه
با «ذات» هستی پیوند میدهد.

هنکام شنیدن آثار بزرگ هنری احساس زیبا دوستی در ما قوت میگیرد
و از هیجانان جنسی چنان فاصله و اوج می گیریم که گوئی حضور عالمی مرموز
را چون وزش نسیمی لطیف و عطر آمیز بر چهره جان خود حس میکنیم.
موسیقی بر حسب اختلاف نفوس و مزجه و استعداد، تأثیر متفاوت میبخشد.
ولی آنچه ما به الاشتراك همه اشخاص است همان انقطاع موقت با واقعیت روزمره
است .

اهمیت «سکوت» در بعضی از ساخته های بزرگ موسیقی در خور بحث
جدا گانه است.

تغییر يك گام بصورت «آرام» یا «تند» یا «زیر» یا «بم» ملهم حالات
متفاوت میگردد. *پرونده گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

موسیقی - در صورتیکه خود را قاصر حد ابتذال و رکاکت تنزل ندهد -
لطیف ترین دلخوشی های زمینی است. موسیقی روح را از آلودگیها پاک و «آنچنان»
را آنچنان تر میکند» ...

مسلماً در تألیف قلوب و تصحیح و تلطیف عادات و حالات ، نقش موسیقی
در خور اهمیت فراوان است .

موسیقی چون مقید بالفاظ و کلمات نیست ذهن مستمع را آزادانه بجولان
در میآورد .

موسیقی عالی آن است که ترجمان جهان مرموز و لایتناهی باشد و انسان

را بسوی «مطلق» فرا خوانند.

رابطه عقل و اخلاق با «موسیقی» مستلزم گفتار جداگانه است ولی آنچه در اینجا درخور گفتن است و بمنزله «هشدار» است بآنهایی که به پرورش يك «حاسه» می پردازند و از تقویت سایر قوا و ملکات خود غافل میمانند این است که بگوئیم در شنیدن و حتی پرداختن به موسیقی نباید با فراتر گرائید. موسیقی اشتغالی است لطیف ولی مآلامایهٔ تضعیف اعصاب و حساسیت شدید و زود رنجی و احياناً سبب اعتیاد بعضی هنرمندان بوسائل مصنوعی و زیان آور می گردد.

برای کسی که فقط از راه گوش میخواهد با عالم ارتباط برقرار کند لازم است سهمی نیز بچشم و عقل و خیال بدهد و گرنه با ازدست دادن «تعادل» بهنرو «تخصص» خود نیز ممکن است لطمهٔ فاحش بزنند.

سخنی چند راجع بموسیقی ایرانی و ارتباط هنرها با یکدیگر

بعلمت حوادث دردناکی که در طول تاریخ ایران روی داده است ایرانی، بویژه در بیست سال اخیر، دارای روحیه خاصی بوده و هنوز هم با اینکه مرحلهٔ برزخی را می پیماید ویژگیهای روانی خود را کم و بیش حفظ کرده است.

در شهرستانها (مثلاً شیراز) گاهی ملاحظه می کنیم که موسیقی عروسی «موسیقی محلی» شباهت بعزا دارد.

در دستگاههای موسیقی چنان «غم» و «شادی» باهم درآمیخته یا متناوباً جای همدیگر را میگیرند که گوئی این ملت در عین شادی شبح مرگ و شکنجه و عذاب و بلایا را میدیده ولی بحکم سائقهٔ حب ذات در عین اندوه میخواسته است پای بر سر غم نهد و دل را بشادی «دم فریب» بسپارد. در شعر نیز شاعر بزرگ می - خواهد با توسل بهمین «شراب» مرموز فلك را سقف بشکافد و طرح دیگر - لااقل در خیال - در اندازد^۱

این «توالی» یا «تناوب» غم و اندوه از خصایص موسیقی رسمی و اصیل ایرانی است. اما «خاصه» دیگر که صفت ممتاز موسیقی ایرانی از سایر موسیقیها میباشد^۲ «انانیت» است. موسیقی ایرانی می کوشد تا «هستهٔ مرکزی» خود آگاهی

۱ - ایضاً . رك، خیام شناسی اثر نگارنده، راه تشخیص رباعیات خیام وار.

۲ - تنها موسیقی هندی تا حدی بآن نزدیک است ولی باز بعلمت تفاوت ساز و فضای مرموز و مه آلود آن بطور محسوس با موسیقی ایرانی تفاوت پیدا میکند.

«را از خود بیخود و بطوری من آگاه» یا «استشعار» شخصی را که رخت و بست کند که خاطر را بشیدائی و بی با و سری و غفلت از دنیا و مافیها سوق دهد.^۲

روح متضاد ایرانی بین دو قطب سوگ و سوریاشادی و عزا سرگردان است. در شاهنامه فردوسی دلاوران بمحض بازگشت از «رزم» بساط «بزم» میکسترند. موسیقی اصیل ایرانی هنوز اثر نوحه و غم دیرین را از یاد نبرده. در اینکه آیا «تغزیه» بر موسیقی ایرانی اثر گذاشته و در عین حال از آن متأثر شده است نیز جای تردید نیست.

چنین می نماید که متأسفانه گاهی به جای آنکه از داستان فداکاریهای بزرگان دین درس مردانگی و دلیری به مردم آموزشند و آنان را آزاده بار آورند روح ستمکش و تحمل بیداد را به مردم القاء کرده اند.^۲

روح مطایبه و هزل بیشتر در اقوامی غلبه میکند که خود را عملاً در حال «فروستی» و دچار عقده حقارت و معنای خویشتن را آگاه تر از «دشمنی» که بر آنها چیره شده است می یابند.

مسلمانان عرفان و تصوف و سوءاستفاده عوام از سلوک ریاکارانه صوفی نمایان باقید و جوه مشابهت دید صوفیانه ایرانی با «جهان بینی» هندی که عالم را وهم صرف و «مایا» یا ظل زائل و سراب باطل میدانند - جمعاً ممکن است در مظاهر هنری ایران از جمله در موسیقی تأثیر کافی گذاشته باشد.

۱ - تغییر «رنگ» در بسیاری از «دستگاهها» نمایشگر همین روحیه دو پهلو و متضاد ایرانی است که روح وی غرق دریای یأس و اندوه است گوئی «من» پنهان دیگری که در «اندرون خسته دل» اوست بانگ بر میزند: «ولی اشتباه میکنی! جهان سربس خواب و خیال است! این لحظه را خوش باش و دریاب!»
بیا تا يك امشب تماشا کنیم
چو فردا شود فکر فردا کنیم
یا

«ساقی! غم فردای حریفان چه خوری؟»

پیش آر پیاله را که شب میکند،^۱

ایضاً رجوع شود به خیام شناسی و رباعیات مکتب خیام اثر نکارنده.

۲ - ایضاً مراجعه شود بریشه روانی این «خودآزاری» در زنجیر زنی

یا قمه زنی ... (یادداشت های پراکنده مؤلف)

ارتباط هنرهای ایرانی با یکدیگر

متخصص هنر ایرانی بزودی درمییابد که مسأله «پیوستگی» هنرها همانطور که در فرهنگ غرب مطرح شده و میشود درباره انواع هنر ملی ما نیز صادق است. قطعاً میان شعر فارسی - بویژه غزلهای حافظ - وقالیهای اصیل و کاشی کاری و کتیبه نویسی محرابها و مینیا تورهای عهد تیموری و خاتم کاری و زر دوزی و سایر هنرهای تزئینی نوعی ارتباط پایدار مشهود است.

درباره شعر، ماجدا گانه صحبت خواهیم داشت ولی درینجا لازم است - بطور اجمال هم شده - تذکر دهیم اشخاصی که میخواهند در هنر و ادب ایرانی تنوع یا تجدیدی «لازم» و «معقول» ایجاد کنند باید دو نکته اساسی را فراموش نکنند:

(۱) با هنر گذشته گسیختن و طرحی یکباره نوو ناسازگار با سابقه و سنت و روح ایرانی ریختن سرانجام منجر بحذف تمام گذشته پرافتخار ادب و هنر فارسی میشود.

(۲) تمام مظاهر هنری غرب را مردم «صلاحیت دار» باید ترجمه و چاپ و مناسب با «دید» و «ذوق» ایرانی در اختیار هنرجویان بگذارند و کوشش کنند تا شیوه و رویه خاص آنها را کشف و بدقت هضم و با حوصله و تعمق کافی عصاره آن را با روح ایرانی منطبق سازند.

اگر چنین تحولی با هشیاری و عمق صورت گیرد مسلماً مایه شکفتگی شعر و نقاشی و «موسیقی» و معماری و مجسمه سازی و رقص و سینما و تئاتر در ایران خواهد شد.

رتال جامع علوم انسانی

فرق نقاشی و موسیقی

از نقاش هنرمند «سورچشم» میجوئیم و از آهنگ ساز توانا نغمه گوش نواز. با خروج از نقش اصلی خود وظیفه هر یک از این دو مهمل خواهد ماند و نقض غرض لازم میاید و مثل این است که «دست» بگوید میخواهم کار «پا» وریه بگوید میخواهم وظیفه قلب را انجام دهم.

چشم و گوش - چنانکه اشاره کردیم - مسلماً میتوانند از یکدیگر در سہائی

بیاموزند و تا حدودی که وظیفه آنها اجازه میدهد بعضی از صفات هم را تقلید کنند. مثلاً پاسداری گوش برای چشم در خور پیروی است. کنجکاوی و «پروانه صفتی» چشم در گلچینی و جمع آوری مواد و مصالح آفرینش و تقویت تخیل برای گوش شایسته تبعیت است. برای ساختن يك «سفنونی» آهنگساز تا حدی باید از معماری الهام گیرد...

نقاشی میتواند نقش اشیاء را با مهارت - یا با انحراف و انکساری هنرمندانه - بر روی پرده منتقل کند اما در حین «خلق» و بیان منظور نباید از «زبان نقاشی» دور افتد زیرا ملاک موفقیت او خوشایندی و ایجاد هیجان در خاص و عام است.

عذرا^۱ موسیقیدان را تا حدی حسن تأثیر قسمتهائی از ساخته وی و ارضای نسبی سامعه شنوندگان خواهد خواست ولی اگر ثمره کار نقاش نه واجد معنی باشد و نه چشم نواز و نه حاکی از قدرت و مهارت، مسلماً وی دست بکاری عاطل و باطل زده است.

اگر موسیقیدان خلسه خود را صدادار میکنند نقاش نیز شیفتگی دل را با خط و رنگ مینماید.

حالات نفسانی که اغلب منشاء نوشتن یا نقش کردن یا «ساختن» میباشند شباهت بلرزش سیم تار دارند. معلوم نیست يك «حالت» چقدر دوام دارد باید بی درنگ بهره برداری کرد و آنرا تبدیل بخط و رنگ یا آهنگ ساخت.

نویسنده یا شاعر نیز فوراً باید تبدل را بدست قلم و مرکب بدهد و سیاهی غم را بر روی سفیدی دفتر نهد^۲... مطالعات فرهنگی
آلفرد دوینی^۳ میگوید: «چیزی را که هرگز نمیتوانید بیشتر از یکبار دید خوب دوست بدارید».

نقاشی ثبت يك لحظه فرار یا دل انگیزست و حال آنکه موسیقی توالی لحظات است در زمان. نقاشی شکل و قالب بخود میگیرد ولی موسیقی از قالب و شکل میگریزد.

۱ - تجلیل از موسیقیدان غالباً در محیطی پر جنب و جوش و باغریو تحسین و ازدحام صورت میگیرد و حال آنکه ثمره کار نقاش را نسبتاً باخونسردی و با کمال تأنی و محاسبه مورد توجه قرار میدهند.

۲ - هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار ...

۳ - Alfred de Vigny

موسیقی ما را بروی بال خیال می‌نشانند و بهر سو با خود میکشاند ولی در نقاشی پای ماهنوز بر زمین است . شوریدگی و شیدائی در موسیقی از نقاشی بیشتر است .

موسیقی حالت انگیزست و حال آنکه نقاشی علاوه بر القاء حالات گوناگون مایه انگیزختن مفاهیم و احساسات متفاوت نیز در ما میشود . هرچه آهنگ از شائبه جسمی خالی تر و خیال انگیزتر (مانند آواز بلبل و نغمه قلو) بیشتر ترجمان «غم هستی» یا «داندوه» دیار جاودانی است .

فرق بین هنرمند و شعبده‌گر

میان هنرمند و شعبده‌گر وجه تشابهی وجود دارد و آن «مبهوت کردن حاضرین» است . اما آنچه اثر هنری را از شعبده بازی یا «چشم بندی» ممتاز میسازد چند چیز است :

۱) تماشاگر به شعبده کار اعتماد ندارد و میداند در نمایش او نوعی سرهم - بندی و حيله گری موجود است .

۲) تماشاگر میداند تماشای او موقت و حواس اوست دستخوش افسون شده .
۳) تماشاگر ممکن است گاهی نیز - از اینکه در این چشم بندی را نمیباید و عقل خود را دست آویز شخص حيله کار می‌پیند - بر سرخشم آید و کینه‌ای از شعبده‌گر در دل پیوراند .

۴) اثر هنری نه عقل را گول میزند نه خدعه میکند و نه پا از صمیمیت و راست دلی فراتر مینهد و برخلاف افسون و شعبده - که مدتی کوتاه بیشتر طول نمیکشد - پایدار و باقی است .

اگر «موسی» مظهر هنرمند راستین و اصیل است ساحر یا شعبده‌گر نقش هنرمند دروغین را بازی میکند و پیر یازود بشکست و زبونی خویش اقرار خواهد کرد .

۱ - اینکه سعدی میگوید ، «به از روی زیباست آوازخوش - که آن حظ نفس است و ابن قوت روح ، ناظر بهمین معناست و مسلماً مشاهده چهره زیبا با خواستهای جنسی آمیخته ولی شنیدن آواز خوش از شوائب نفسانی منزّه ترست .